

هم ز عکس روی سی مرغ جهان
جهیره «سیمرغ» دیدند آن زمان
در تاجر جمله سرگردان شدند
می‌ندانستند: این یا آن شدند

نمایشهای آئینی

(۴)

سیمرغ و جادو = پز شگی (شمینیزم)

در اساطیر ایرانی «سیمرغ» همواره به صورت پرنده‌ای مقدس، جادویی، توانا، خردمند، بلند پرواز، مداواگر، عظیم، تیزرو، دورپرواز، پیش‌گو و در ارتباط با گیاهان سحرآمیز دارویی، مجسم شده است. پرنده‌ای فراخ‌بال که در تنگنای کوه‌ها شهر می‌ساید، که بر ستیخ کوه‌ها شهر می‌ساید که در ژرفای دره‌ها و بستر رودها شهر می‌ساید که برفراز درختان شهر می‌ساید. پرنده‌ای شگفت‌انگیز و صاحب فکر و تدبیر.

دراوستا از «سیمرغ» با نام مرغوسین^۱ که بر درختی در دریای وروکاشا^۲ و در پهلوئ سین‌مورو^۳ که آشیانه بر درخت هرویسپ تخمه (گونه گون تخم) لانه دارد، یاد شده است:

اگر تو هم ای رشن پاك که در بالای آن درخت سیمرغ که در وسط دریای فراخکرت برپاست، آن (درختی که) دارای داروهای نیک و داروهای مؤثر است و آن را ویسپیریش (همه را درمان بخش) خوانند و در آن تخم‌های کلیه گیاه‌ها نهاده شده است ما ترا به یاری می‌خوانیم^۴.

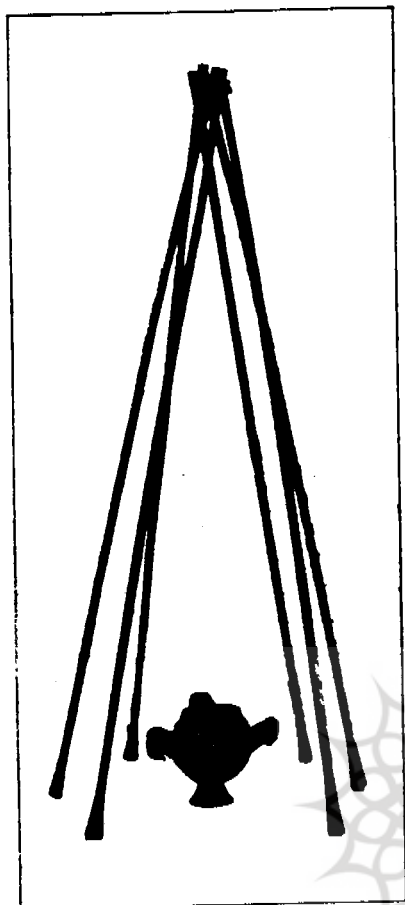
جایگاه سیمرغ در شاهنامه در کوه البرز، در منطق الطیر عطار، در کوه‌قاف و در عقل‌سرخ (سهروردی) بر درخت طوبی در میان یازده کوه‌قاف است. در اساطیر و ادبیات کهن سیمرغ، وارغن، عنقا، رخ و طایر قلسی، پرنده واحدی هستند.

برهای این مرغ افسانه‌ای از نظر اساطیری از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. و بنابراین اساطیر اوستا، بال‌های او هنگام پرواز، میان دوکوه را می‌پوشاند.

کسی که استخوانی از این مرغ دلیر یا پری از این مرغ دلیر با خود دارد هیچ مردی توانائی او را و نه او را از جای بدر تواند برد. نتواند کشت. چه آن پرمرغان مرغ، بزرگواری و فر بسیار بدان کس خواهد بخشید و

1. MERGEUSAENA 2. VOROVKASHA 3. SENMURU

۴. یشت‌ها. گزارش بودداود. کتابخانه طهوری. ۱۳۴۷. رشن یشت بند ۱۷.



شکل ۱. یکی از راه‌های به‌خله رفتن برای دشمن، استنشاق دودشاهدانه است. نوعی عطرسوز که در آن دانه‌های شاهدانه، ریخته می‌شود و پا به‌هایی که چادر را نگاه می‌دارد.

او را پناه خواهد داد!

سیمرغ همانند جادوگر قبیله می‌تواند طلسم دشمن یا جادوی سیاه را باطل کند:
 اهورامزدا به پاسخ گفت:
 ای زردشت!

پری از شاهین (مرغ وارغن) بزرگ شهر بجوی و بر تن خود بمال و بدان
 (جادویی) دشمن را ناچیز گردان!

در شاهنامه رستم برای شکست اسفندیار روئین تن، با راهنمایی پدرش زال، سیمرغ را
 به یاری می‌خواند و سیمرغ که زمانی زال را به هنگام نوزادی، در کنار خود پرورش داده
 و بزرگ کرده بود، رستم را با «راز» مرگ!؛ دلبار آشنا می‌کند: هنگامی که رستم زخم خورده
 از میدان نبرد اسفندیار، سوار بر رخس مجروح می‌گریزد، پناه به پدرش زال می‌برد:

۱. اوستا. نکارش جلیل دوستخواه از گزارش استاد پوردارد. انتشارات مروارید چاپ دوم ۱۳۵۵.

بهرام یشت، بند ۳۶.

۲. همان کتاب. بهرام یشت بند ۳۵.

بدو گفت زال ای پسر گوش‌دار
 همه کارهای جهان را در است
 یکی چاره دانم من این را گزین
 آخر مگر نه این که زال «جادوگر» و «فسونگر» را سیمرخ چون پاره‌ای از بدنش دوست می‌داشت و مگر نه این که پر جادوئی خورا به او داده بود تا هر زمان که یاری بخواد در معجزه، آتش بسوزاند؟

«فسونگر» چو بر تیغ بالا رسید
 ز «مجرم» یکی آتشی بر فروخت
 چو پاسی از آن تیره شب در گذشت
 همان که چو مرغ از هوا بنگرید
 نشسته برش زال با درد و غم
 بشد پیش با «عود» زال از فراز
 به پیشش سه «مجرم» پراز «بوی» کرد
 «مسئله تمرکز جادوگری و فرمانروائی بر قبیله در نزدیک تن، که از خصوصیات جوامع بدوی است، در اساطیر پهلوانی ایران، اغلب به صورت تکامل یافته‌تر خود به صورت شاه - موبد - طبیب، جلوه می‌کند که نمونه‌های مختلف آن رامی‌توان در جمشید، فریدون، کیخسرو و دیگران در شاهنامه دید»^۲.

همچنین: «از سازمان‌های قبیله‌ای در اساطیر پهلوانی تمرکز جادوگری، طبابت و فرمانروائی در یک تن است و نمونه بارز آن فریدون است که جادو نیز می‌کند و چون فرزندان از سفر باز می‌آیند، خود را به صورت اژدهائی درمی‌آورد»^۳.
 زال نیز در عین حال که جادوگراست بر قبیله خود نیز فرمانروائی می‌کند. و همانگونه که اسفندیار در لحظه پایانی زندگیش می‌گوید، قدرت جادوئی زال عامل اصلی کورشدن او بوده است:

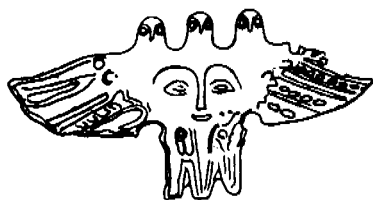
به این چوب شد روزگارم به سرانانی و مطالعات فرهنگی
 ز سیمرخ وز رستم چاره‌گر
 «فسون»ها و این «بند»ها زال ساخت

که این «بند» و «رنگ» از جهان‌آشناخت
 هر چند ظاهر آسفندیار با دست رستم کشته می‌شود، این کیست که نداند که قاتل اسفندیار زال زر است. او و حیل‌های او و ارتباط او با سیمرخ است که اسفندیار را می‌کشد»^۴.
 «سوختن پسر»، «دود پسر»، «عود»، «سوزاندن عود»، «سه مجرم پراز بوی» و سخن گفتن سیمرخ با زال به زبان آدمیان یا بالعکس سخن گفتن زال با سیمرخ به «زبان - مرغان»، بیان‌کننده چیستند؟ آیا «اعمال» زال همانی نیستند که هر جادوگر - پزشک در

۱. تاکیدها از ماست.

۲ و ۳ و ۴. اساطیر ایران. مهرداد بهار. انتشارات بنیاد فرهنگ ۱۳۵۲.

مراسم آئینی خود به نمایش درمی‌آورد؟ دکتر اسلامی ندوشن، می‌نویسد: «تشریفات احضار سیمرغ به وسیله بخور و دودپیر او شباهت زیادی به بعضی از مراسم دینی دارد»^۱.
و مهرداد بهار می‌گوید: «یکی دیگر از راه‌های رسیدن به اتحاد و یگانگی در اکثر آئین‌های ابتدائی تخدیر است. نوشیدن عصاره مستی‌آور گیاه هوم در آئین زردشتی، همین فراموش کردن من و مائی و پیوستن با گروه، جهان و خدایان است»^۲.



۳. پرنده افسانه‌ای اسطوره‌ها، با طرحی از جهره انسان روی بدن او. حکاکی شده بر روی فلز (شمال اروپا و اورال)

و لحظاتی بعد هنگامی که سیمرغ با منقار از بدن رستم و اسبش رخس، پیکان‌ها را بیرون می‌کشد و با «پر» خود زخم‌ها و جراحت‌ها را «مداوا» می‌کند، جنبه مداواگری، پزشکی و آشنائی این مرغ جادویی را با خاصیت داروئی گیاهان به روشنی عیان می‌کند. نگره کرد مرغ اندران خستگی از او چار پیکان به بیرون کشید بر آن خستگی‌ها بمالید «پر» بدو گفت کاین خستگی‌ها ببند یکی «پر» من تر بگردان به شیر و سپس:

بر آن هم نشان رخس را بیش خواست
ببرون کرد پیکان شش از گردنش
پس از یاری خواستن رستم از سیمرغ، برای چیرگی بر اسفندیار، سیمرغ «خردمند»، «آگاه به رازهای نهان» و «پیشگو» چنین می‌گوید:

چنین گفت سیمرغ کز راه مهر
که هر کس که او خون اسفندیار
همان نیز تا زنده باشد، ز رنج
بدین گیتی این شوربختی بود
آن‌گاه سیمرغ که اسفندیار روزگاری جفتش را کشته بود:

۱. داستان داستان‌ها، محمدعلی اسلامی ندوشن انتشارات توسن ۱۳۵۶.

۲. اساطیر ایران، مهرداد بهار.

که آن جفت من مرغ بادستگاه

به دستان وشمشیر کردش تباه

رستم را به نزدیک «دریا» کنار «درخت» گز می برد:

«گزی» دید بر خاک سر بر هوا
بدو گفت شاخی گزین راست تر
بدان گز بود هوش اسفندیار
بر آتش مر این چوب را راست کن
بنه «پر» و پیکان برو بر نشان
به زه کن کمان را و این چوب «گز»
ابر «چشم» او راست کن هر دو دست
زمانه برد راست آن را به چشم
«تن» زال را مرغ بدرود کرد

نشست از برش مرغ فرمانروا
سرش برترین و تنش کاست تر
تو این چوب را خوار مایه مدار
نگه کن یکی نغز پیکان کهن
نمودم ترا از گزندش نشان
بدین گونه پرورده در آب رز
چنان چون بود مردم «گز پرست»
بدانگه که باشد دلت پر ز خشم
ازو تار و ز خویشتن پود کرد



شکل ۳. نقش یک گریفون یا پرنده شکاری
افسانه‌ای که سرگوزنی را درمنقار دارد.
روی گردنش دو گریفون کوچک که به صورت
کاملاً برجسته ساخته شده‌اند، یک‌ساز را
مورد حمله قرار داده‌اند. (ه‌قرن پیش از
میلاد. پیدا شده از منطقه استپ‌های آلتایی
- منطقه‌ای از سیبری در جنوب غربی دریایچه
بایکال - حکاکی بر چوب).

سیمرغ به نهانی ترین «راز»های وجود اسفندیار آگاهی دارد، رازی که از همه نهان است و شاید خود اسفندیار نیز به این راز در وجود خود آگاه نباشد. تنها سیمرغ می‌داند که اسفندیار هنگامی که برای روئین تن شدن در آب چشمه شستشوداده می‌شد چشم‌هایش را بسته بود. آسیب‌پذیر بودن چشم‌های اسفندیار را سیمرغ از کجا می‌دانست یا از که آموخته بود؟ آن‌گاه سیمرغ «تن» زال را بدرود می‌گوید. گوئی که سیمرغ «روح» زال است که این‌گونه با «تن» او بدرود می‌گوید!

«تن» زال را مرغ بدرود کرد
ازو تار و ز خویشتن پود کرد
به راستی چه پیوندی میان این دو «جادوگر» است؟ راز سیمرغ و زال چیست؟ آیا این راز ریشه در زمانهای بس دور و کهن ندارد؟ آیا پرواز سیمرغ پروازی «سفر»ی جادویی نیست؟ آیا درخت «گز» در شاهنامه، «درخت سیمرغ» در اوستا و درخت «گونه گون تخم» در مینوگ خرد همان درخت «کیهانی» و «دکل» آسمانی نیست که زمین را به آسمان «متصل» می‌کند تا جادوگر - پزشک با پرواز بر بال‌های آوای «طلبش» برای تسخیر ارواح، قربانی دادن و طلب یاری و مهر و عطوفت خدایان، از این «نردبان» صعود کند؟
آیا رابطه زال و سیمرغ پیوندی میان انسان و حیوان است، همانگونه که در تمام اساطیر کهن ملت‌ها وجود دارد، یا دو «چهره»، از یک موجود اسطوره‌ای؟



«پرنده» فسانه‌ای در حالی که زنی را به آسمان می‌برد. مینیاتور به سبک ترکمنی. در حدود سال ۱۴۸۰ میلادی